

بخش ششم

نقش صهیونیسم در سقوط امپراطوری عثمانی

همزمانی ظهور جنبش صهیونیسم و طرح بازگشت یهودیان به فلسطین به عنوان «سرزمین موعود» ملت یهود با آغاز جنبش ناسیونالیم عرب در بخش‌های عرب نشین امپراطوری عثمانی، از عده ترین تحولات سیاسی اواخر قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰ در خاورمیانه و سرزمین‌های اسلامی است

اگر چه ظاهراً چنین به نظر می‌آید که این دو جنبش در ابتدا به دور از تأثیرپذیری از یکدیگر به وجود آمده و به موازات هم رشد کردند اما در واقع میان عواملی که در ظهور و تکامل آنها نقش داشتند نقاط مشترکی دیده می‌شد. ضمن اینکه صهیونیسم و ناسیونالیسم عرب که در جریان جنگ جهانی اول از بازیگران عمدۀ صحنه سیاسی خاورمیانه عربی بودن، پس از پایان جنگ، بر سر فلسطین رویارویی هم قرار گرفتند.^۱ برخلاف آنچه که به نظر می‌رسد طراحان مسأله بازگشت یهودیان به فلسطین و تأسیس جامعه جدید اسرائیل در آن، در اصل صهیونیست‌ها و حتی یهودیان نبودند؛ بلکه

۱. حمید احمدی: ریشه‌های بحران در خاورمیانه، انتشارات کیهان، چاپ اول، بهار ۱۳۲۹، تهران. مقدمه.

۵۰ / فصل اول: تاریخچه معاصر تفرقه امت اسلام و ایجاد مرزهای ملی استعماری

اندیشه استقرار یهودیان در فلسطین در واقع برای نخستین بار از سوی محافل حاکم بر قدرت‌های استعماری اروپا مطرح شد.

رشد صنعتی و اقتصادی اروپا، سلطه بر سایر بخش‌های جهان را در پی داشت. بنابراین قدرت‌های نوظهور اروپایی اولین کسانی بودند که جهت رسیدن به اهداف خود، طرح استعمار نقاط مختلف جهان را بوسیله نیروی انسانی یهود مطرح کردند. بدیهی است که فلسطین بدلیل قرار داشتن در قلب امپراتوری عثمانی و مجاورت دریای مدیترانه و کanal سوئز منطقه بسیار پرمفعتی برای اروپایی‌ها به شمار می‌آمد. بدین جهت مدت‌ها قبل از «هر تصل» و همکاران او ندای تأسیس حکومت یهود در فلسطین به گوش می‌رسید.

بنابراین طرح استقرار یهودیان در بخش‌های مختلفی از جهان مورد مطالعه قرار گرفت. در سال ۱۶۵۲ با اجازه کمپانی هلندی هند غربی، قطعه زمینی در جزیره کوراساو، به «ژوزف نونزد افونسه کا» و دیگران داده شد تا یک مستعمره یهودی نشین در این جزیره تأسیس کنند؛ اما این اقدام موفقیت نیافت. در سال ۱۶۵۴ نیز انگلستان در نظر داشت یهودیان را در سورینام مستعمره خود مستقر کند و از آنها جهت اهداف استعماری بهره‌برداری نماید. دولت فرانسه نیز در همین زمان نقش مشابهی برای اسکان یهودیان در دست داشت. ناپلئون بناپارت نیز در سال ۱۷۹۹ م. برای استفاده از یهودیان جهت استعمار فلسطین اقداماتی کرد که به شکست انجامید،

در اواسط قرن نوزدهم در انگلستان و فرانسه دوباره مسئله یهودیان تحت عنوان «مسئله شرق» مطرح شد. این دو کشور برای حفظ منافع خود در مدیترانه و کanal سوئز به طرح ایجاد یک کشور یهودی در فلسطین توجه کردند. در اوایل کنفرانس پنج جانبه قدرتهای بزرگ اوپا در ۱۸۴۰ نیز مسئله «تولد دوباره ملت یهود» مطرح گردید. انگلستان معتقد بود که بازگشت یهودیان، نفوذ سیاسی بریتانیا را بالا می‌برد.

در این هنگام قدرت‌های بزرگ استعماری اروپا که قصد داشتند در امپراتوری رو به زوال عثمانی رخنه کند، مسئله آینده سوریه (و فلسطین) را که در آن زمان در اشغال

قوای مصر تحت فرماندهی «ابراهیم پاشا» فرزند محمد علی پاشا فرمانروای مصر بود طرح کردند.

رقابت قدرت‌های استعماری اروپا برای رخنه در خاورمیانه قبل از حفر کanal سوئز و پس از اتمام ساختمان آن تشدید یافت. دولت انگلستان در صدد بود حمایت یهودیان اروپا را برای مهاجرت به فلسطین بدست آورد و یهودیان شرق را نیز به این کار تشویق کند. «سرهنگ جرج گولر» حکمران سابق استرالیا و یکی از مسئولان امور مستعمراتی، در ۲۵ ژانویه ۱۸۵۳ اعلام کرد: «مصر و سوریه، میان انگلستان و مهمترین نواحی مستعمراتی و تجارت خارجی یعنی هند و چین و جزایر استرالیا شکاف انداخته است. انگلستان باید با استفاده از تنها مردمی که تمامی توانایی و نیروی آنها بکار گرفته خواهد شد، یعنی با استفاده از اولاد بنی اسرائیل که فرزندان حقیقی این سرزمین هستند، نوسازی سوریه را آغاز کند.»

در فاصله سالهای ۱۸۵۰ – ۱۸۷۰ با اتمام ساختمان کanal سوئز مسئله جدی تر شد. در این زمان فرانسه و انگلستان در رقابت با یکدیگر علاقه بیشتری به مسئله فلسطین پیدا کردند. دولت فرانسه زیر پرچم نوع دوستی تعهد کرد که یهودیان فقیر را برای تشکیل دولت خاص خود به فلسطین مهاجرت دهد. از سوی دیگر «سر مونت فیوره» از طرف انگلستان مأمور شد تا برای خرید زمین جهت اسکان یهودیان در فلسطین با سلطان عثمانی وارد مذاکره شود. آلمانی‌ها نیز که در این سالهای به وحدت دست یافته بودند و سر خود را بی کلاه احساس می‌کردند، دست به عمل زدند و «شرکت مستعمراتی یهود» را توسط «بارون موریتس هیرش» برای خرید زمین در فلسطین تأسیس کردند. «جیمز نیل» مقام برجسته کلیسای انگلستان نیز در حمایت از طرحهای استعماری دولت برای بازگرداندن یهودیان به فلسطین، با تمکن به مذهب معتقد بود که خداوند توسط حضرت مسیح باید یهودیان را مجدداً در سایه کوه مقدس صهیون گرد آورد. جالب اینکه در مقابل این طرحهای استعماری، روحانیون و شخصیت‌های برجسته یهودی با اندیشه بازگشت به فلسطین به مخالفت برخاستند. در کنفرانس سراسری «مجمع اصلاحات یهودیت» که در ۱۸۸۵ در پیتبورگ برپا شد، شرکت کنندگان به

۵۲ / فصل اول: تاریخچه معاصر تفرقه امت اسلام و ایجاد مرزهای ملی استعماری

اتفاق آراء اعلام داشتند که «ما انتظار بازگشت به فلسطین را نداریم». خاخام اعظم انگلستان «دکتر آدلر» نیز به حوزه های دینی تحت نفوذ خود نامه نوشت و با اقدامات اروپایی ها در رابطه با طرح مسئله بازگشت یهودیان به فلسطین مخالفت ورزید. در سال ۱۸۹۷ همزمان با تلاش صهیونیستهای تحت رهبری هرتسل برای برپایی کنفرانس بال در سوئیس، کنفرانس مرکزی خاخامهای آمریکا با صدور قطعنامه‌ای هر گونه اقدام در جهت تأسیس یک حکومت یهودی در فلسطین را نکوهش کرد و اعلام نمود که «صهیون ما آمریکا است.» در همین دوران نیز یکی از رهبران یهودیان آلمان اعلام کرد که «اشتوتگارت، اورشلیم ماست.»

بدین ترتیب، خمیرمایه اصلی اندیشه صهیونیستی یعنی بازگشت به فلسطین و تأسیس حکومت اسرائیل، در اصل از سوی قدرتهای استعماری و رقیب در اروپا مطرح شد و بعدها بورژوازی یهود نیز جهت دست یافتن به اهداف خود با سرمایه‌داری اروپا همدست شد و حرکت صهیونیستی را بنیان گذاشت.

طرح مسأله بازگشت یهودیان به فلسطین و استقرار آنها در این منطقه از امپراطوری عثمانی، یک ضرورت استعماری برای کشورهای نوظهور رقیب در اروپا بود. در هم شکستن قدرت عثمانی و ایجاد پایگاه در این منطقه استراتژیک به منظور حفظ منافع استعماری و امپریالیستی اروپا نیز در راستای این هدف قرار داشت. در این دوران یعنی نیمه قرن نوزدهم بود که اروپاییان به کمک یهودیان به تلاشهای خود جهت کسب نفوذ در فلسطین شدت بخشیدند و در همین زمان بود که جنبشی بنام «صهیونیسم» بتدریج در صحنه سیاسی اروپا ظاهر شد.

روشنفکران یهودی تحت نفوذ بورژوازی یهود و دولتهای سرمایه‌داری اروپا در این دوران ، فعالیت‌های خود را برای پایه‌گذاری حرکت صهیونیسم و ایجاد جوامع متمرکز یهودی در فلسطین آغاز کردند. شخصیت‌هایی نظیر «ماکس نوردو» و «کارل نتر» و «موشه مونت فیوره» و پس از چندی «تئودور هرتسل» در این دوره ظهر کردند. سه روشنفکر یهودی نخست تحت حمایت بورژوازی یهود و قدرتهای یهود و قدرتهای استعماری خواهان مهاجرت یهودیان به فلسطین و ایجاد مستعمرهای کشاورزی و

بخش ششم: نقش صهیونیسم در سقوط امپراتوری عثمانی / ۵۳

نظایر آن در این منطقه بودند. هر تصل بعدها رهبر نهضت صهیونیسم شد و با نوشتن کتاب «دولت یهود» مسأله بازگشت یهودیان به ارض موعود و ایجاد کشور اسرائیل را در آنجا بطور رسمی مطرح کرد.^۱

در این میان، بازی دادن عرب‌ها بر سر فلسطین نیز شاهد دیگری بر توطئه‌های استعمارگران برای ایجاد غده سلطانی صهیونیسم در منطقه است.

مک ماهون در نامه‌اش به شریف حسین نوشت: «انگلیس آمده به رسمیت شناختن و تسهیل استقلال اعراب در همه مناطق داخلی مرزهای درخواست شده توسط حسین، حاکم مکه است». از آنجا که اروپایی‌ها اعراب مسیحی را «مدیترانه‌ای‌ها» می‌نامیدند و واژه اعراب را فقط برای مسلمانان به کار می‌بردند، در نامه بالا ساکنان لبنان کنونی و فلسطین از مناطق سلطه شریف حسین خارج شد. به عبارت دیگر، مک ماهون مناطق دریایی غیر عرب به ویژه مدیترانه را از این طرح منتفی دانسته بود.

حسین در پاسخ به مک ماهون اعلام کرد، برای تسهیل اجرای توافق، از ولایات توروس و آدنا چشم پوشی می‌کند و حاضر است برای مدت کوتاهی ولایت عراق را به انگلیسی‌ها واگذار کند، در عوض، ولایت حلب و بیروت باید کاملاً در اختیار اعراب باشد. حسین تفاوتی میان مسلمانان و مسیحی نمی‌دید و با این استدلال قوی خواستار پاسخی صریح و قاطع بود.

مک ماهون در جواب خود اذعان کرد که فرانسه در این دو ولایت منافعی دارد و انگلیس هم منافع خاص خود را در سایر مناطق عربی دارد که با معاهداتی که با سران محلی امضا کرده نیز مرتبط است. بنابراین، هرگونه پاسخی نیاز به اندیشه و تعمق دارد. نکته بسیار جالب این است که در هیچ یک از این نامه‌نگاری‌ها از فلسطین نامی برده نشده است. در واقع، برای انگلیسی‌ها تردیدی وجود نداشت که فلسطین نمی‌تواند و نباید در اختیار شریف حسین و مسلمانان قرار گیرد؛ اندیشه‌ای که آنها در عمل نیز بدان پایبندی نشان دادند.

۱. حمید احمدی: ریشه‌های بحران در خاورمیانه، انتشارات کیهان، چاپ اول، بهار ۱۳۲۹، تهران. صص ۲۳ - ۲۵.